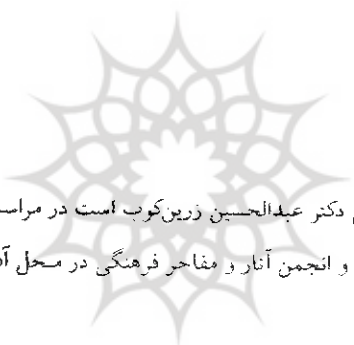


- فرهنگ چندصدایی و فرهنگ تکصدایی / دکتر عبدالحسین زرین کوب
- تفاسیر ملاصدرا بر قرآن / دکتر سیدحسین نصر / حسن لاهوتی

فرهنگ چند صدایی و فرهنگ تک صدایی

عبدالحسین زرین کوب



۱۵

آنچه را که می‌خوانید متن سخنرانی دکتر عبدالحسین زرین کوب است در مراسم بزرگداشت ایشان که از سوی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در محل آن انجمن در عصر بیستم اسفندماه ۱۳۷۶ ایراد شده است.

در این مراسم که با حضور گروه کثیری از استادان و دانشجویان و علاقمندان زبان و فرهنگ فارسی برگزار شد، دکتر فتح‌الله مجتبابی، دکتر مهدی محقق، سیدکاظم موسوی بجنوردی، دکتر کمال حاج سیدجوادی، احمد مسجدجامعی و ... سخنرانی‌هایی درباره جنبه‌های گوناگون شخصیت و آثار دکتر زرین کوب ارائه کردند. قبل از خاتمه این نشست حضار از دکتر زرین کوب خواستند که پشت تریبون قرار بگیرد. سپس از سوی برگزارکنندگان این بزرگداشت لوح یادبود و همچنین کتاب «یادگارنامه» تقدیم ایشان شد و دکتر زرین کوب ضمن تشکر از گروه برگزارکننده این بزرگداشت سخنانی خطاب به حضار بیان کردند که می‌خوانید:

اللهم اجعلنا خیر مما یقولون وأغفر لنا ما لا یعملون

به قدری تحت تأثیر همدلی و یکرنگی این مجلس قرار گرفتم که زبان تشکر ندارم و ترجیح می‌دهم سکوت کنم. اما این سکوت، اظهار عجز از بیان است. به معنای رضا به حضور در این موقف نیست. چراکه این موقف جای من نیست و اگر بعد از بیست و پنج سال که چنین مراسمی به وسیله دوست عزیزم آقای حمید ایزدپناه و دوستانشان در خرم‌آباد در حق من برگزار شد،

کسی ببیند که من بعد از آن عرایض که در آنجا کرده‌ام دو مرتبه در چنین مجلسی حاضر شده‌ام، خیال می‌کند از گنجی و گمراهی راهم را گم کرده‌ام و آنجایی که دیگر قرار نبوده است ظاهر بشوم بار دیگر ظاهر شده‌ام. سخنانی که در این مجلس گفته شد و آنچه دوستانم در «درخت معرفت» و در «یادگارنامه» به افتخار من گفته‌اند، همچنین حضور پُرفیض شما عزیزان در اینجا برای من موجب افتخار شد. نه، بهتر است بگویم برایم غرور انگیز شد.

عزیزان دعا کنید که این غرور را من از اینجا همراه خود به خانه نبرم. پشت همین در آن را باقی بگذارم و باز با همان فروتنی و خاک‌نهادی که شیوه و رسم عادی من است از اینجا خارج بشوم. البته آن اندازه هم خام نیستم که تمام این حُسن‌ظن‌هایی را که اینجا در حق من اظهار شد به حساب خودم بگذارم. کسانی که راه را، راه دانشجویی را برای این دانشجوی پیر باز کرده‌اند و آن را در پیش‌پایم هموار کرده‌اند بر این بزرگداشتها، بر این نکوداشتها حق بیشتری دارند و عجب که در اینجا زودتر از این حقشان ادا نشده است.

به هر حال از اینکه حالا یک چیز تلخی را در محضر شما عزیزان به یاد می‌آورم امیدوارم مرا ببخشید. بله خانم‌ها و آقایان الذَّهر یومان یوم لک و یوم علیک. یک روز نشسته‌ایی از همه‌جا بی‌خبر به تو خبر می‌دهند که برنامه‌ایی به نام «هوئیت» درست شده و تو را هو کرده‌اند. یک روز دیگر در خانه‌ات هستی و می‌بینی دوستان می‌آیند و با اصرار و الزام از تو می‌خواهند که از تو قدردانی بکنند.

یک روز چنان فراق عالم سوزی یک روز چنین وصال جان‌افروزی

گویا هر کدام جای خودش را دارد و نه به آن جای اعتراضی هست و نه به این جای افتخاری. از خدا می‌خواهم که در همه حال همان باشم که هستم و از آن بدگویی‌ها و این نکوداشت‌ها در حال تغییری پیدا نشود. به هر حال من آنم که خود دانم و بلکه در واقع خدای من است که بر نفس من از من داناتر است. دیگران هر چه می‌گویند از پندار خودشان است.

من فقط یک جویبار خُردم که از چشمه «انه کان ظلوما جهولا» جدا شده‌ام و به گرداب «کُلِّ مَنْ عَلَیْهَا فَن» با شتاب و سرانداز دارم پیش می‌روم. کسانی که از کنار این جویبار خُرد رد می‌شوند، نگاه می‌کنند و جویبار را که زیاده خُردست نمی‌بینند، خودشان را می‌بینند، تصویر خودشان را که به هر حال در نظر خودشان بزرگ است مشاهده می‌کنند.

شما عزیزان که اینطور حُسن‌ظن در حق من ابراز می‌فرمائید در حقیقت آنچه می‌گوئید و آنچه می‌نویسید تصویر ضمیر شماست. اما این جویبار خُرد چه کند که یک رهگذر تصویر فرشته را درش می‌بیند و رهگذر دیگر تصویر دیو را درش مشاهده می‌کند. این جویبار خُرد نمی‌تواند کار دیگری بکند جز اینکه راه خودش را ادامه بدهد و جز اینکه تصویر کسانی را که در

آن نگاه می‌کنند همچنان که هستند صادقانه ارائه بکنند. اگر کسانی به خشم بیایند، برآشوبند و خس و خاشاکِ تهمت و افترا به این جویبار خُرد بریزند و مشرب صافی در این جویبار را بیالایند که جویبارک خرد هرگز نمی‌تواند تصویر آنها را عوض کند. آنها همانند که هستند، این جویبار خُرد هم همان است که هست. البته می‌یخشید، من خود از اینکه این نکته‌ها را به یاد بیاورم ناخرسندم. ولی عمر حکایت دارد به پایان می‌رسد و سرانجام باید یک وقتی، یک جایی این نکته‌ها را در پیش عزیزان یاد کرد.

عیب‌جویانی دارم، دوستان دل‌نوازی هم دارم که محبتشان شامل حال من است و به آنها افتخار می‌کنم. به علاوه با وجود محبت این دلنوازان و با همه سخنان دلگرم‌کننده آنها از آنچه عیب‌جویانم می‌گویند، از آنچه که در آنچنان برنامه‌ای در حقم اظهار کنند، باکی ندارم و می‌دانم حقیقت آشکار خواهد شد و قدر هر کسی به موقعش معلوم خواهد شد. البته من قدری ندارم و اینکه عرض می‌کنم از روی تواضع نیست. در حقیقت مدعی هیچ مزیتی نیستم. در واقع اینطور احساس می‌کنم که آنجایی که دوستانم مرا در آنجا قرار داده‌اند، من آنجا نیستم. اما آنجا هم که در برنامه‌ای مثل برنامه هویت قرارم داده‌اند خوشبختانه آنجا هم مرا نمی‌توانند پیدا کنند.

من ادعایی ندارم و کاری هم اگر کرده‌ام به خاطر آن به هیچ‌کس متنی ندارم. در واقع جواب کنجکاو‌بهای ذهن خودم را داده‌ام و اگر هیچ قدردانی هم نشوم فرقی برایم نمی‌کند. من همانم که هستم. البته این اندازه بی‌حس نیستم که از لطف و محبت فوق‌العاده شما عزیزان و از همین مجرد حضورتان در اینجا که افتخار آفرین است احساس خرسندی نکنم. برای هر کسی که اینجا باشد و ببیند نخبه دانشمندان و طلاب علم در اینجا حاضرند و به دل‌نوازی و به اصطلاح دلجویی از یک طلبه پیر آمده‌اند همین خودش افتخار است. ولی من می‌دانم که این دل‌نوازی و محبت برای خاطر من و برای چند جلد کتابی که نوشته‌ام یا چند سالی که صرف تدریس و تعلیم کرده‌ام نیست. اگر من چشم‌داشتی به کمترین مقدار این نکوداشت‌ها داشته باشم برای خاطر عشق سوزانی است که نسبت به فرهنگ و دانش و هنر ایرانی داشته‌ام. البته خودم با میل خود تمام عمرم را تا اندازه‌ای که برایم مقدور بوده است صرف این کار کرده‌ام و از اینکه چنین عشقی داشته‌ام و چنین لذتی از عمر خود برده‌ام خدا را سپاس می‌کنم و بر هیچ‌کس هم منت ندارم و از شما عزیزان هم که اینجا تشریف حضور ارزانی داشته‌اید و از سخنان غرور‌انگیزی که بعضی از شما عزیزان در حق من گفته‌اید البته تشکر می‌کنم. ولی می‌دانم که این محبت شما در حق من نیست، در حق فرهنگ ایران است. در حق این فرهنگ پرمایه‌ای که از زمان‌گاهان زرتشت از دوره کیان تا امروز سی قرن از عمرش می‌گذرد و هر روز رو به فزونی و بالندگی بوده است. در حق این فرهنگ عظیمی است که هویت ماست، عشق مشترک همه ماست. همین فرهنگ و عشق به آن

فرهنگ است که شما عزیزان را به اینجا کشانیده است. این فرهنگ است که شما از آن قدردانی می‌کنید. لاجرم کسی که عاشق این فرهنگ است، کسی که به این فرهنگ عشق می‌ورزد به اندازهٔ عشقی که به این فرهنگ می‌ورزد چشمداشت این را هم می‌تواند داشته باشد که از جانب دوستان این فرهنگ قدردانی بشود.

حاجت به استدلال و بیان نمونه نیست. در واقع آنچه فرهنگ می‌گویند بطور بارز و واضحی وامدار فرهنگ ایران است، و برای ما اسباب افتخار است که فرهنگ ما به تمام عالم نور داده است و حالا اگر گاهی چیزی از فرهنگ غرب به ما برگردانده می‌شود نباید تصور کرد چیز بیگانه‌ایست. با کمال جرأت می‌توانیم از زبان فرهنگ خود درباب آن بگوییم. «هذه بضاعتنا رُدَّتْ علينا».

هرگز نباید آنرا را به چشم یک چیز بیگانه نگاه کرد و روی درهم کشید و خیال کنیم این فرهنگ بیگانه است و فرهنگ ما را آلوده می‌کند. اگر فرهنگ ایران که سی قرن تاریخ را پشت سر گذاشته است آنچه را به این بانک جهانی علم و دانش بشری وام داده است و در آن سرمایه‌گذاری کرده است باز پس بگیرد دنیای دانش و فرهنگ دچار عُسرت خواهد شد. پس بنایم به این فرهنگ عظیم، بیالیم به این فرهنگ پرمایه، که یادگار کسانی چون سعدی، حافظ، خیام، فردوسی و بزرگانی چون ابن‌سینا و شیخ اشراق و دیگران هستند.

بله، خانم‌ها و آقایان این فرهنگ برای ما فوق‌العاده عزیز است و این قدردانی که اینجا از یک دانشجوی سالخورده، از یک خانه پرورد فرهنگ انجام می‌شود در حقیقت قدردانی از خود این فرهنگ است. این فرهنگ یک میراث انسانی است. در هیچ یک از فرهنگهای بزرگ جهانی به قدر فرهنگ ایران صدای انسانیت، صدای عدالت، صدای محبت بلند نیست. این فرهنگ چند صداییست. این فرهنگ در تمام دوران اسلامی خود فرهنگ چندصدایی بوده و این چندصدایی بودن یک مزیتی است که اسلام به او داده است. بکوشیم این هدیه‌ای را که اسلام به فرهنگ ما داده است، این جنبهٔ چندصدایی بودنش را قدر بدانیم. سعی کنیم تا در این فرهنگ چندصدایی صدای عدالت، صدای انسانیت و صدای حقیقت بلندتر، رساتر و طنین‌اندازتر باشد. این مزیت را سعی کنیم حفظ کنیم.

اگر کسانی هستند که شاید از روی حسن‌نیت به هر حال تصور می‌کنند که یک فرهنگ تک‌صدایی می‌تواند جای چنین فرهنگ عظیم جهانی را بگیرد، اشتباه و البته مایهٔ تأسف است. فرهنگ تک‌صدایی به معنای خاموشی است، به معنای خاموشی فرهنگ است. فرهنگ تک‌صدایی صدای نفسانیت است. صدای روح نیست. بکوشیم تا این فرهنگمان را همچنان چندصدایی نگه داریم. البته در حال حاضر با علاقه‌ی که اولیای امور نسبت به حفظ حیثیت این



• دکتر عبدالحسین زرین کوب

عکس از مریم زندی

فرهنگ دارند احتمال اینکه یک فرهنگ منحط تک‌صدایی جای فرهنگ چندصدایی ما را بگیرد خیلی کم است ولی فرهنگ چندصدایی ما بایستی با همین حیثیتش حفظ بشود. کوششهایی که بعضی اشخاص احتمالاً از روی حسن نیت برای تک‌صدایی کردنش می‌کنند، بدون شک منجر به بازگشت به قرون وسطی، به دوره‌های زبونی و بی‌مایگی فرهنگ خواهد شد و جای دریغ است. اما اگر امروز چنین احتمال تک‌صدایی کردن فرهنگ مشهود نیست باید در نظر داشت که سعی برای تک‌صدایی کردن فرهنگ همیشه به یک شکل و یک گونه نیست. شکل‌های مستقیم دارد، شکل‌های غیرمستقیم هم دارد. شکل‌های مستقیمش را شاید در حال حاضر تاحدی مهار کرده باشند یا به حداقل رسانده باشند ولی شکل‌های غیرمستقیمش مهار نشده است و ادامه آن ممکن است زیانهای بدی برای ما داشته باشد. یک نمونه‌اش که متأسفانه خود من با آن درگیر هستم این است که ناشران دولتی، نیمه‌دولتی، غیردولتی مراجعه می‌کنند به انسان و نویسنده را با هر وسیله‌ای که هست راضی می‌کنند تا با آنها قرارداد ببندد و کتاب خود را در اختیارشان قرار بدهد. آنها هم بعد از اینکه کتاب را در اختیار گرفتند حبشش می‌کنند، هر وقت دلشان بخواهد آن را چاپ می‌کنند و هر وقت دلشان نخواهد چاپ نمی‌کنند و اختیار از دست نویسنده بیرون است (البته این مورد خاصی است که بنده با آن درگیر هستم و نزدیک به سی‌زده - چهارده جلد از کتابهای من، از پرچم‌ترین کتابهای من در آنجا در نزد یک ناشر نیمه‌دولتی به اسارت افتاده

است، به حبس افتاده و بدون هیچ حکمی و هیچ مستندی در واقع مصادره شده است. تازه این مؤسسه نیمه دولتی یا تمام دولتی هر وقت هوس بکند یکی دو جلد از این کتابها را منتشر نماید بنده گرفتار پیامها و اعتراضهای این و آن هستم که چرا با این مؤسسه همکاری می‌کنم در حالی که همکاری نمی‌کنم. ملاحظه می‌فرمایید که این مؤسسه به این طریق در حقیقت راه را برای تک‌صدایی کردن فرهنگ دارد آماده و هر چه را با فرهنگ تک‌صدایی مورد نظرش موافق نیست توقیف، حبس و حذف می‌کند.) حالا اگر خدای ناکرده ناشران خصوصی و غیر خصوصی دیگر هم کم‌کم به این فکر بیفتند و این شگرد غیراخلاقی را به اصطلاح برای خودشان الگو قرار بدهند، کتابها را از نویسندگان بگیرند، آنها را با وعده و وعید دلخوش کنند و بعد کتابها را حبس کنند، می‌بینید که این کار تمهید کردن و صاف کردن راه تک‌صدایی برای فرهنگ است.

دوستان و عزیزان این مسأله اگر به خودم مربوط نمی‌شد بیشتر از این نیاز به بحث و بررسی داشت ولی من همین جا به این بحث خاتمه می‌دهم و به این مقدار اکتفا می‌کنم. نمونه دیگر از سعی در تک‌صدایی کردن فرهنگ ما این ماجرای برنامه ریزیست که در مورد کتابهای درسی در این چند سال انجام شده است و انجام می‌شود. به رشته‌های دیگر فعلاً هیچ کار ندارم، اینجا به رشته تاریخ و به رشته ادبیات فارسی نظر دارم. ملاحظه می‌فرمایید کسانی که از کودکی به سال اول مدرسه وارد می‌شوند و طی مدت دوازده سال یک دوره کامل دبستان و دبیرستان را طی می‌کنند و از مدرسه خارج می‌شوند فرصت بسیار محدودی دارند تا با گنجینه عظیم فرهنگ ما که اصل هویت ما، سند وجود ما، یعنی فایده وجودی ماست آشنا بشوند. اما کتابهای درسی را از سالها پیش از همان وقتها که درج کردن «مأموریت برای وطن» در کتابهای درسی فارسی متداول شده بود، از همان سالها، هر سال و هر سال چیزهایی را وارد این کتابها کرده‌اند که ربطی به میراث فرهنگ ایران ندارد و در طی یک دوره کوتاه ده دوازده ساله که فرزندان ما در دبستان و دبیرستان فرصت دارند با میراث ادبیات ایران، با فرهنگ ارجمند زبان فارسی، با فرهنگ فردوسی و سعدی و حافظ و خیام و مولوی و امثال آنها آشنا بشوند خیلی محدود است. وقت آنها را صرف تدریس چیزهایی می‌کنند که مربوط به مسایل روزست و فهم آنها حاجت به تدریس معلم ندارد. وقتی این کتابهای درسی فارسی و یا کتابهای تاریخ را شما ورق می‌زنید می‌بینید هزار چیز توی آنها هست که همان حرفهای روزست، زبان آنها طوری نیست که به تعلیم معلم محتاج باشد، ما را هم با گنجینه فرهنگ ما مربوط نمی‌کند. دوستان و عزیزان این که ما چهارده قرن است این فرهنگ چندصدایی را توانسته‌ایم که حفظ کنیم برای این بوده است که کتابهای درسی مان ناظر به حفظ ارتباط ما با گنجینه میراث فرهنگی ما بوده است. من بچه که بودم کتاب «فرائدالادب» مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب را می‌خواندیم و این کتاب هیچ

صفحه‌اش نبود که بخشی از درخشانترین نمونه‌های فرهنگ گذشته ما را ارائه نکرده باشد. اما این کتابهایی که من حالا می‌بینم یا تصویر است یا مطالب اجتماعی و مطالبی که در روزنامه‌ها هم همیشه نظایرش را می‌شود خواند. چرا باید برنامه‌ریزی ما اینطور باشد و اینگونه راه تک‌صدایی را برای فرهنگ ما آماده بکند.

متأسفم که سینه‌ام اجازه نمی‌دهد و حال من مقتضی نیست بیشتر از این در اینجا حرف بزنم ولی در آنچه عرض کردم خواهش من این است که اولیای عزیز فرهنگ که خودشان اینجا حضور دارند یا نمایندگان اینجا حضور دارند و خودشان شانشان نبوده است که توجه به این دقیق داشته باشند متوجه باشند که ما از لحاظ فرهنگ خویش در لبه پرتگاه قرار داریم. اگر همین امروز و فردا این طرز برنامه‌ریزیمان عوض نشود رابطه فرزندان ما با فرهنگ عظیم‌مان قطع می‌شود.

خداوند شما را حفظ کند. بنده را برای پرحرفی که کردم ان شاء الله خواهید بخشید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی